

درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

تاریخ: ۴ مهر ۱۴۰۰

موضوع کلی: قاعده لاجرح

مصادف با: ۱۹ صفر ۱۴۴۳

موضوع جزئی: مفردات قاعده - بررسی قید «الذی لایتحمل عادة» در معنای حرج -

جلسه: ۴

حق در مسأله - نتیجه کلی در نسبت بین عسر و حرج و معنای آن

﴿الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین﴾

خلاصه جلسه گذشته

کلام در نسبت واژه های عسر، حرج و ضیق بود. عرض کردیم دو احتمال در این رابطه وجود دارد همانطور که محقق نراقی فرمودند. یک احتمال این است که معنای عسر و ضیق یکی باشد و دیگر اینکه عسر اعم از ضیق باشد به این معنا که عسر به کل صعب و شدید اطلاق شود، و ضیق بر غایة الصعوبة و الشدة اطلاق شود. ایشان با استناد به عرف که البته به نظر ایشان لغت هم مخالف آن نیست، نتیجه گرفتند که عسر اعم از ضیق است. ما عرض کردیم آنچه از لغت استفاده می شود بر خلاف فرمایش ایشان است. از نظر اهل لغت عسر و حرج و ضیق به یک معنا است. تنها برخی از لغویین حرج یا ضیق را به معنای اضیق الضیق دانسته اند و گفتیم در عرف عام هم مطلب از همین قرار است.

بررسی قید «الذی لایتحمل عادة» در معنای حرج

کلام محقق نراقی

در ادامه بررسی فرمایش ایشان یک اشکال دیگری که به مرحوم محقق نراقی وارد است، بر می گردد به مطلبی که ایشان در بحث ثالث پیرامون مراتب تکلیف از نظر احتمالات عقلی ذکر کرده اند. ابتدا سخن ایشان را بیان می کنم و سپس اشکالی که اینجا وجود دارد را خواهم گفت.

به نظر مرحوم نراقی مراتب تکالیف از نظر عقل چهار مرتبه است.

۱. مرتبه اول، مرتبه ما دون العسر است که عناوین سعة، سهولت و یسر هم بر آن اطلاق می شود.

۲. مرتبه دوم عسر است، تعبیر ایشان این است: و العسر الغير البالغ حد الضیق؛ تنگنایی که به حد ضیق نرسد.

۳. سومین مرتبه، مرتبه حرج است: و العسر الغير البالغ حد ما لا یطاق. تنگنایی که به حد ما لا یطاق نرسد.

۴. چهارمین مرتبه ما لا یطاق است. البته میفرماید: و قد یطلق الحرج علی ما یعم ذلک ایضا. گاهی حرج بر اعم از مرتبه ای که به حد ما لا یطاق نرسد و مرتبه ای که به این حد برسد اطلاق می شود.

آنوقت در ادامه ایشان به کلام شیخ حر عاملی در الفصول المهمة اشکال می کند که اینکه شیخ حر عاملی فرموده در همه تکالیف عسر و بلکه حرج است، اینچنین نیست چون ملاک و معیار در تشخیص عسر و حرج و تحقق مصادیق این الفاظ عرف است و از نظر عرف عسر عبارت است از ما یعد فی العرف شاقا صعبا و یقال إنه یشق تحمله أو یصعب علی فاعله. آنچه که از نظر عرف شاق و سنگین محسوب شود و یا تحملش مشقت داشته باشد و یا بر فاعلش سنگین

و سخت باشد، لذا اینطور نیست که در همه تکالیف مشقت، عسر و حرج باشد. سپس مثالی می‌زند و می‌گوید شما عبدی را در نظر بگیرید که مولای او همه وسایل زندگی و رزق و روزی او را فراهم کرده، حال با اینکه این مولا به عبد نیکی می‌کند، اگر مثلا به او امر کند هر روز از بازار نان بگیرد، اینجا نمی‌گویند صَعَبَ عَلَيْهِ یا حَمَلَهُ امرا عسرا أو شاقا. هیچوقت این را به عنوان یک امر شاق و سنگین تلقی نمی‌کنند. آنوقت ایشان می‌فرماید بسیاری از تکالیف شرعیه در اسلام از این قبیل اند. مثلا رَدَّ السَّلَامِ تکلیفی است که سختی و صعوبت در آن نیست. یا خود وضو و یا رکعات نماز، در حالی که سرمایی هم نباشد و بخواهد به آسانی انجام شود. مخصوصا در روزهای کوتاه زمستانی.

سپس مرحوم نراقی می‌فرماید پس ما تکالیفی داریم که دُونَ الْعَسْرِ باشد، یعنی تکالیف یسیر و راحت و آسان. مرتبه دوم که همان مرتبه عسر است، اعم مطلقا من الضيق. این اعم از ضیق است، چون هر ضیقی عسر دارد، ولی هر عسری ضیق نیست. آنگاه مثال می‌زند که اگر مولایی عبدش را به شرب دواء تلخ و چیزی که عبد نسبت به آن کراهت دارد وادار کند که هر روز این دواء را باید بخورد، اینجا نمی‌گوید که إِنَّهُ ضَيِّقٌ عَلَيْهِ الْمَوْلَى، اما می‌گویند يعسر عليه؛ او را معسور کرد و بر او سخت گرفت، اما اینکه تضییق تلقی شود، چنین نیست.

سپس مثال‌هایی را هم ذکر می‌کند و بعد می‌فرماید نسبت بین این مرتبه دوم که عسر است و مرتبه چهارم، تباین است. چون عسر اساسا به حد ضیق نمی‌رسد، لا يطلق العسر إلا على ما يمكن فعله. چیزی است که فعلش ممکن است، اما اگر چیزی فعلش ممکن نباشد، نمی‌گویند إنه يعسر عليه. مرتبه چهارم، مرتبه ما لا يطاق است، لذا بین مرتبه دوم و مرتبه چهارم تباین وجود دارد.

ایشان آنگاه می‌فرماید: مرتبه سوم اعم است مطلقا از مرتبه چهارم. یعنی مرتبه حرج که عبارت است از ضیق غیر بالغ به حد ما لا يطاق، اعم است از آن فرضی که تکلیف در آن ما لا يطاق باشد. چون کل ما يقدر عليه ضيقٌ، اما اینطور نیست که كلٌ ضيقٌ ما لا يقدر عليه باشد.

ایشان در پایان می‌فرماید: در مرتبه اول و چهارم لا كلامٌ فيهما. در مرتبه اول لا كلامٌ في جواز التكليف بها و در مرتبه آخر هم لا كلامٌ في عدم جواز التكليف بها عقلا و إنما الكلام في المرتبتين الثانية و الثالثة. این دو مرتبه محل بحث اند، یکی مرتبه عسر و دیگری مرتبه حرج.

در اینجا در واقع ایشان مرتبه عسر را معنا می‌کند به آن تنگنا و مشقتی که به حد ضیق نرسیده و مرتبه ضیق را همان مرتبه حرج می‌داند. مرتبه دوم این بود: و العسر الغير البالغ حد الضيق، و بعد می‌فرماید: و الضيق الغير البالغ حد ما لا يطاق که این عبارت از حرج است. طبق این بیان عسر و حرج به یک معنا نیستند. یعنی ایشان در آن مطلبی که در جلسه گذشته نقل کردیم، عسر را اعم از ضیق دانستند چون فرمودند عسر عبارت است از مطلق صعوبت و سختی و ضیق عبارت است از اضيق الضيق. یعنی آنچه که دارای غایت صعوبت و سختی است؛ لذا اینجا فرمود: كلٌ ضيقٌ عسرٌ و لا اكثر. كلٌ عسرٌ لم بضيق. اما در مورد حرج ایشان فرموده که مرتبه سوم در واقع که عبارت از حرج باشد، می‌شود

اخص از از ضیق. یعنی عسر اعم است از حرج.

این نشان می‌دهد که حرج را هم ایشان به همین معنای ضیق می‌دانند. یعنی اگر بخواهیم به نظر ایشان دقت کنیم، در عسر، حرج و ضیق کأن عسر به یک معنا است که عبارت است از مطلق صعوبت و شدت. و حرج یا همان ضیقی که به مرتبه ما لا یطاق نرسد، عبارت است از غایة الصعوبة و الشدة.

عرض کردیم این مطلب که ما عسر را اعم از حرج و ضیق بدانیم، چیزی است که با عرف و لغت سازگار نیست. منتهی ایشان در تعریف عسر در ردّ شیخ حر عاملی می‌فرماید: العسرُ هو ما يُعَدُّ فی العرف شاقاً صعباً و یقال إنه یشقُّ تحمله أو یصعب علی فاعله. کأن در معنای عسر سختی تحمل مشقت از آن استفاده می‌شود. ما يُعَدُّ فی العرف شاقاً صعباً و یقال إنه یشقُّ تحمله أو یصعب علی فاعله؛ تحملش مشقت دارد و یا بر فاعل سنگین و سخت است.

اما در مورد حرج ایشان چیزی نفرموده و کأن در مورد حرج می‌خواهند بگویند حرج چیزی است که نسبت به فاعلش بالاتر از مشقت تحمل و سنگینی انجامش را می‌خواهد برساند. یعنی کأن لا تتحمل عاداتاً؛ عاداتاً تحمل نمی‌شود، لذا اگر بخواهیم در کلام ایشان دقت کنیم، کأن ایشان می‌گوید حرج عبارت است از چیزی که عاداتاً قابل تحمل نیست. فرق است بین یشقُّ تحمله یا التي لا تتحمل عاداتاً. این دو با هم فرق می‌کند، یسیر چیزی است که تحملش آسان است. اگر تحملش سخت بشد می‌شود عسر. اگر عاداتاً تحمل نشود، می‌شود حرج. اگر به حدی برسد که فوق طاقت باشد، یعنی اساساً لا طاقت له، می‌شود همان تکلیف به ما لا یطاق.

چه بسا این سخن ایشان منشأ شده برای بسیاری از فقها که وقتی می‌خواهند حرج را معنا کنند، قید التي لا تتحمل را در کنارش ذکر کرده‌اند. البته قبل از ایشان شهید ثانی^۱، مرحوم مقدس اردبیلی^۲، صاحب جواهر^۳، در تعریف حرج اینطور گفته‌اند: المشقة التي لا تتحمل عاداتاً. عرض کردم در بین لغت شاید موارد کمی باشد که حرج را اینطور معنا کرده‌اند. لسان العرب فقط گفته است إن الحرجَ اضيق الضيق که آن را هم از قول کسی نقل می‌کند.

حال می‌خواهیم بررسی کنیم که آیا این سخن درست است که بگوییم عرف عسر را به معنای آن مشقتی می‌داند که تحملش سنگین است ولی حرج یا ضیق آن مشقتی است که لا تتحمل عاداتاً.

دلیل اول

به نظر می‌رسد علاوه بر لغت که در جلسه گذشته خواندیم و علاوه بر عرف که ذکر کردیم که واقعا عرف به مطلق ضیق و صعوبت و سختی اطلاق عسر و حرج می‌کند، ما باید ببینیم در استعمالات قرآنی، در روایات، آیا واقعا حرج به این

۱. مسالک الافهام، ج ۱، ص ۱۱۱.

۲. مجمع الفائدة، ج ۱، ص ۲۱۵.

۳. جواهر الکلام، ج ۵، ص ۱۱۴.

۴. لسان العرب، ج ۳، ص ۱۰۷.

معنا به کار رفته؟ اگر نرفته است، بر چه اساسی مرحوم نراقی و برخی دیگر از فقها تبعا از آنچه که برخی از اهل لغت گفته اند برای حرج چنین قیدی را گفته اند؟ البته پیش از مرحوم نراقی، صاحب مسالک و مقدس اردبیلی هم تقریبا همین معنا را گفته اند و ریشه سخن مرحوم نراقی هم آن مطلبی است که این بزرگان گفته اند و البته فقهای متأخر هم در تعلیقاتی که بر عروۀ زده‌اند، قید «التي لا تُتَحَمَّلُ عاداتا» را اضافه کرده اند. در مقابل هم بعضی این قید را نپذیرفتند همانطور که قبلا گفتیم که در اینجا دو نگاه وجود دارد.

دلیل دوم

ما وقتی به آیات مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم در آیات چنین قیدی وجود ندارد. شاید در استعمالات قرآنی حرج هم به معنای تنگی و سختی آمده و هم به معنای گناه. حال شما ببینید در مواردی که به معنای ضیق آمده، در اکثر آیات حرج به معنای ضیق است و شاید تنها در یک مورد این شائبه باشد که غایة الصعوبة و الشدة اراده شده باشد.

۱. در سوره انعام آمده: «فمن یرد الله أن یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یرد أن یضله یجعل صدره ضیقا حرجا»^۱ خدا هر کسی را که بخواهد هدایت کند، دلش را برای پذیرش اسلام می‌گشاید و هر که را بخواهد در گمراهی باقی بگذارد، دلش را بسته و تنگ و ضیق قرار می‌دهد. ممکن است از تعبیر «ضیقا حرجا» کسی استفاده کند که اینجا منظور از حرج همان اضیق الضیق است. یعنی در نهایت تنگی قرار می‌گیرد. ولی این چندان قابل پذیرش نیست، چون حرج به معنای مطلق الضیق در لغت و عرف آمده و خود ضیق بودن و تنگ بودن به حدی که اسلام را نپذیرد، لازم نیست در غایت تنگنا باشد.

تنگنایی، محدودیت و ضیق مراتب دارد. برای برخی محدودیتی ولو اینکه به غایتش نرسد، اگر تنگی در صدر و سینه آنها باشد، این‌ها دیگر اسلام را نمی‌پذیرند. چه اینکه حتی در بین مسلمانان هم ممکن است این ضیق و تنگی باشد، منتهی به حدی که مانع پذیرش اسلام شود، نباشد.

علی‌أیحال غیر از این یک آیه، شما نگاه کنید که آیات متعددی وجود دارد که در همه آنها تقریبا حرج به معنای مطلق ضیق آمده است.

۲. در سوره نساء آیه ۶۵ آمده: «فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموا فی ما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی أنفسهم حرجا مما قضیت»^۲ میفرماید: به پروردگارت سوگند که آنها ایمان نمی‌آورند مگر اینکه تو را در مورد آنچه که میان آنها مایه اختلاف است قاضی و داور قرار می‌دهند. سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس حرج و ضیق نکنند. یعنی ناراحت نشوند و نگویند این چه حکمی بود که پیامبر کرده است. واقعا می‌توانیم بگوییم لایجدوا فی أنفسهم حرجا به معنای اضیق الضیق است؟ می‌گوید از این حکم پیامبر ناراحت نشوند. این ناراحتی یک ضیقی است که به غایت و

۱. انعام، آیه ۱۲۵.

۲. سوره نساء، آیه ۶۵.

نهایت خودش نرسیده است.

۳. در سوره مائده که میفرماید: «فلم تجدوا مائاً فتيماً صعيداً طيباً فامسحوا بوجوهكم و ايدكم منه ما يريد الله ليجعل عليكم من حرج و لكن يريد ليطهركم و لیتم نعمته»^۱ می‌گوید اگر خواستید نماز بخوانید، دستور به وضو می‌دهد و بعد می‌گوید اگر بیمار بودید و یا در سفر بودید و یا از جایی آمدید که قضای حاجت کردید و یا آمیزش با زنان داشتید و آب پیدا نکردید، با خاک تیمم کنید چون خداوند نمی‌خواهد شما را در حرج و تنگنا قرار دهد. بلکه می‌خواهد شما را پاکیزه نگه دارد و نعمت خودش را بر شما تمام کند. حال واقعا در ما يُريدُ الله ليجعلَ عليكم من حرج می‌توانیم بگوییم حرج به معنای اضيق الضيق است؟ مسلم است که اینچنین نیست. سایر آیات هم همینطور است.

۴. در سوره اعراف میفرماید: «كتابٌ أنزلَ إليك فلا يكن في صدرك حرجٌ منه»^۲ این قرآن کتابی است که به سوی تو فرستاده شده، پس نباید در سینه و صدر تو از ناحیه قرآن تنگی باشد. یعنی اساساً به مطلق ضيق دارد اشاره می‌کند نه اینکه بخواد اضيق الضيق را برساند.

۵. در آیه ۷۸ سوره حج که از آیات مورد استناد هم هست میفرماید: «ما جعل عليكم في الدين من حرج»^۳ اینکه در دین هیچ تنگنایی برای شما قرار نداده، می‌توانیم بگوییم یعنی اضيق الضيق و غاية الشدة و الصعوبة منظور است؟ یا اینکه ظاهر این است که مطلق مطلق ضيق را می‌گوید. بنابراین در قرآن مسلماً چنین معنایی از این اراده نشده.

نکته ای که این مطلب را تایید می‌کند و بسیار هم مهم است، این است که اساساً این آیات در مقام امتنان وارد شده. لسان این آیات در مقام امتنان است و اگر این آیات در مقام امتنان باشند، ظاهر این است که باید مطلق ضيق نفی شود نه غاية الشدة و الصعوبة. اساساً سختی را می‌خواهد بردارد. لسان این آیات که در مقام امتنان است، این است که می‌خواهد بگوید مطلق الضيق مجعول نیست. این هم تایید می‌کند این معنا را.

دلیل سوم

علاوه بر این روایات هم تقریباً همین معنا را می‌رساند که خداند متعال می‌خواهد مطلق ضيق را از مکلفان بردارد و در روایات این معنا قابل استفاده است.

در کتاب های روایی که به تفسیر این آیات پرداخته اند، نوعاً می‌بینیم حرج را به معنای ضيق گرفته اند. مجمع البیان حرج را به ضيق تفسیر کرده است و این را به همه مفسرین نسبت داده است.^۴

۱. سوره مائده، آیه ۶.

۲. سوره اعراف، آیه ۲.

۳. سوره حج، آیه ۷۸

۴. مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۵۹.

۱. در صحیح زرارۀ آمده: **عن المشايخ الثلاثة قال لأبي جعفر، ألا تخبرني من أين علّمت و قلت إن المسح ببعض الرأس.** در مورد مسح آنجا گفتگویی صورت گرفته و از امام باقر سوال کرده که چرا شما حکم کردی به اینکه بعضی سر مسح شود. آنوقت در آخر این را دارد: **ثم قال و ما يريد الله ليجعل عليكم من حرج و الحرج الضيق.**^۱

۲. در موثقه ابی بصیر در ابواب میاه اینچنین آمده است: **قال قلت لأبي عبدالله (ع) إنا نساغر فرما بنينا بالغدير من المطر، یعنی ما مسافر هستیم و مبتلا می شویم به باران. سپس به اینجا میرسد که امام (علیه السلام) میفرماید: افرج الماء بيدك ثم توضع فإن الدين ليس بمضيق فإن الله يقول ما جعل عليكم في الدين من حرج. دين مضيق نیست، چون خداوند تبارک و تعالی فرموده «ما جعل عليكم في الدين من حرج».**^۲

۳. در روایتی که از عبد الاعلی وارد شده درباره آن چیزی که روی زخم می بندند. آنجا سوال شده که ما این را می توانیم برداریم و وضو بگیریم، فرمودند خیر آقایان اینجا به دلیل نفی حرج تمسک کرده و گفته اند که لازم نیست این را باز کند برای وضو گرفتن و می تواند تیمم کند. این رفع المرارة آیا از مواردی است که لا یتحمل عاداتا، و یا فيه مشقة و كلفة. واقعه این است که مشقت و سختی دارد اما اینطور نیست که عاداتا قابل تحمل نباشد. پس به چه دلیل در مورد رفع المرارة در جایی که موجب سختی و مشقتی است ولو اضيق الضيق و حرج نیست، به دلیل نفی حرج تمسک کرده اند؟ از اینجا معلوم می شود که اساسا مسئله عدم تحمل عاداتا در معنای حرج دخیل نیست.

پس آنچه که برخی از فقها گفته اند از جمله شیهد ثانی، مقدس اردبیلی، و صاحب جواهر و مرحوم نراقی که از کلماتشان بر می آید و بعضی از بزرگان که در تعلیقاتشان بر عروة مانند مرحوم آقای بروجردی و خوانساری، وقتی میخواهند حرج را معنای کنند، در برخی موارد این قید التی یا الذی را یتحمل عاداتا را اضافه کرده اند، در اینجا به نظر می رسد چندان وجهی نمی شود برایش تصویر کرد.

حق در مسأله

بنابراین حق آن است که حرج به معنای مطلق الضيق است، همان معنایی که برای عسر ذکر کرده اند. عسر، حرج و ضيق به یک معنا می باشند. یعنی تنگنایی که طبیعتا موجب مشقت و سختی است. البته وقتی می گوئیم مشقت و سختی، مشقت های ساده و سطحی منظور نیست. بلکه الان هم مثلا کسی بخواهد برود در این گرما ما یحتاجش را بخرد، بالاخره مشقتی دارد، اما این مشقت ها منظور نیست، بلکه آن چیزی که عرف واقعا آن را سختی و مشقت بدانند. مزاج آدم های تنبل در اینجا ملاک نیست، بلکه آنچه که عرف این را مشقت بدانند ولو به غایت و نهایت نرسد، ولو به حدی که لا یتحمل عاداتا نرسد. لذا همانطور که امام (ره) در کتاب الطهارة فرمودند: **ثم اعلم أن ظاهر بعضهم في المقام الذي هو**

۱. کافی، ج ۳، ص ۳۰، حدیث ۴. من لا یحضر ج ۱، ص ۵۶، حدیث ۲۱۲. تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۶۱، حدیث ۱۶۸. وسائل، ج ۳، ص ۳۶۴، باب ۱۳ از ابواب تیمم، حدیث ۱.

۲. تهذیب، ج ۱، ص ۴۱۷، حدیث ۱۳۱۶. وسائل، ج ۱، ص ۱۶۳، باب ۹ از ابواب الماء المطلق، حدیث ۱۴.

من جزییات الحرج تقييده بما لا يُتَحَمَّلُ عاداتا و الظاهر منه أنَّ الحرج عبارةٌ عن المشقة التي لا تُتَحَمَّلُ عاداتا و يُؤَيِّدُهُ قول بعض اهل اللغة على ما قيل إنَّ الحرج أضيَّق الضيق. از اینجا شروع می‌کنند تا می‌رسند به اینجا که هذا لکن الظاهر من كثيرٍ من كتب اللغة تفسيره بالضيق من غير تقييدٍ بما لا يُتَحَمَّلُ أو غيره.^۱ اساسا حرج به معنای ضيق است و هيچ قیدی هم در آن وجود ندارد و این هم در کتاب های لغت، هم در آیات و هم در روایات همانطور که ملاحظه فرمودید به همین معنا است.

بنابراین وجهی ندارد که بخواهیم این قید را در اینجا قرار دهیم، لذا در برخی موارد می‌بینیم امام (ره) بر اساس همین نگاه فتوا می‌دهد به اینکه مثلا در مورد کسی که می‌خواهد وضو بگیرد می‌گوید: اگر آب موجب این است که برای پوست او خشکی ایجاد شود هرچند باعث ترکیدگی پوست نشود، قاعده لاحرج جاری است.^۲ در حالی که اگر ما قید لا يُتَحَمَّلُ عاداتا را ملاک قرار دهیم، نمی‌توانیم به قاعده لاحرج تمسک کنیم. بله مشقت، کلفت و سختی دارد، اما به حدی که لا يُتَحَمَّلُ عاداتا برسد قطعا نیست.

نتیجه کلی

فَتَحَصَّلَ مِمَّا ذَكَرْنَا كَلْمَهُ، اولا نسبت بین عسر و حرج و ضيق تساوی است. اینکه محقق نراقی عسر را از حرج و ضيق اعم دانسته، قابل قبول نیست و يشهد على خلافه ما ورد في القرآن و السنة و بعضا فتاویبی که خود فقها داده اند. این خیلی مهم است که ما معنای حرج را چه بدانیم.

بله مانند مرحوم نراقی قاعدتا وقتی می‌گویند قاعده نفی عسر و حرج یعنی قاعده ای که هم مرتبه دوم تکلیف را به تعبیر خود ایشان و هم مرتبه سوم را نفی می‌کند. یعنی آن سختی هایی که به حد ضيق نمی‌رسد، و آن ضيق هایی که به حد ما لا يطاق نمی‌رسد. ما که می‌گوییم قاعده لاحرج یعنی قاعده نفی ضيق و عسر را هم به همین معنا می‌گیریم، مطلق الضيق برداشته می‌شود. ممکن است مثلا در نتیجه نهایی ایشان از ادله هم استفاده کند که هم عسر برداشته شده و هم حرج، اما این مهم است که ببینیم ادله چه اقتضایی دارد. در آن ادله ای که در آن واژه های حرج بکار رفته، دیگر نمی‌شود نفی تکلیف در مرتبه ثانیه کرد. در جایی که واژه حرج بکار رفته، نمی‌شود نفی تکلیفی که عسر در آن هست شود. چون عسر اعم است و مطلق صعوبت را می‌گیرد، نه صعوبتی که لا يُتَحَمَّلُ عاداتا. ملاحظه هم فرمودید که در معنای حرج هم اصلا این وجود ندارد.

پس نتیجه این شد که اولا به طور کلی عسر، حرج و ضيق به یک معنا هستند و نسبتشان اعم و اخص نیست.

ثانیا قیدی هم که بعضی از فقها در معنای حرج ذکر کردند که الذی لا يُتَحَمَّلُ عاداتا، این قید در معنای حرج وجود ندارد.

۱. کتاب الطهارة، ج ۲، ص ۷۲.

۲. همان، ج ۲، ص ۶۴ به بعد.

بحث جلسه آینده

این هم مطلبی که در مورد واژه عسر، حرج و ضیق و نسبت بین آنها لازم بود بیان شود. فقط یک مطلب باقی مانده که انشاءالله در جلسه آینده درباره اش سخن خواهیم و آن این است که چند واژه دیگر وجود دارد که به نوعی می توانند تناسبی با عسر و حرج داشته باشند و باید تفاوت اینها هم معلوم شود. آن واژه ها عبارتند از ضرر و اضطرار و ضرورت. بالاخره ضرر و اضطرار و ضرورت به چه معنا هستند و نسبتشان با حرج چیست. چون بالاخره ما قاعده ای هم داریم به نام قاعده لاضرر. اینکه خود قاعده لاضرر با قاعده لاحرج چه تفاوت هایی دارند را در آینده بیشتر بیان می کنیم. اما خود واژه ضرر و اضطرار و ضرورت و اینکه وقتی ما می گوئیم ضیق، حرج و عسر، شامل ضرر هم می شود یا خیر، وقتی می گوئیم ضرر، شامل واژه عسر و حرج هم می شود یا خیر بماند برای جلسه آینده.

«والحمد لله رب العالمین»